معرفی کتاب بازگشت به مبناگرایی سنتی

فهرست عناوین صادقی رضا

بازگشت به مبناگرایی سنتی[1]

که به همت پژوهشکدة فلسفه و کلام پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به ثمر نشسته، مجموعه‌ای از مقاله‌های چهار تن از فیلسوفان تحلیلی معاصر را در بر می‌گیرد که به ویراستاری مایکل دپاول و در سه بخش تنظیم شده است:

در بخش نخست، ریچارد فومرتن[2] و لورنس بونجور[3] هر یک جداگانه نظریة توجیه خود را تبیین کرده و از آن دفاع می‎کنند. در بخش دوم، جان پالوک[4] و الوین پلنتینگا[5] به نقد دیدگاه‎های فومرتن و بونجور می‎پردازند و در بخش پایانی، فومرتن و بونجور فرصت می‎یابند که نقدهای آن دو را پاسخ گویند. مترجم نیز در مقدمة خود به مقایسة رویکرد مبناگرایانة فومرتن و بونجور با تقریری از مبناگرایی که از حکمت متعالیه برداشت می‌شود، پرداخته است.

فومرتن که در این اثر از مبناگرایی سنتی دفاع می‌کند، در کتاب رئالیسم و نظریۀ صدق[6] ، از رئالیسم و نظریة مطابقت با واقع جانبداری می‌کند. بونجور نیز با این‌که در آثار نخست خود از انسجام‌گرایی دفاع می‌کرد، اکنون به مبناگرایی بازگشته و مدافع عقل‌گرایی و منتقد نوعی تجربه‌گرایی است که در فلسفة تحلیلی میراث هیوم تلقی می‌شود. او در این کتاب، دلایل خود را برای بازگشت به مبناگرایی توضیح می‌دهد. پالوک و پلنتینگا نیز که در این اثر به نقد دیدگاه فومرتن و بونجور می‌پردازند، با این‌که به مبناگرایی نزدیک هستند، نقدهای خود را از چشم‌اندازی برون‌گرایانه طرح می‌کنند.

در متون فلسفی ترجمه شده در کشور ما به‌طور معمول از مبناگرایی، بخشی از تاریخ فلسفه یاد می‌شود و حتی با صراحت از مرگ مبناگرایی سخن به میان می‌آید. از سوی دیگر، فیلسوفان مسلمان معمولا طرف‌دار مبناگرایی معرفی می‌شوند و گاه نگرش آنها، دیدگاهی تلقی می‌شود که در دوران جدید هیچ‌گونه طرف‌داری ندارد. البته جدید یا پرطرف‌دار بودن، معیاری منطقی برای ارزیابی دیدگاه‌های فلسفی به‌شمار نمی‌رود. با این حال، بازگشت به مبناگرایی سنتی نادرستیِ تلقی مرگ مبناگرایی را نشان می‌دهد. مایکل دپاول (ویراستار کتاب) در مقدمة خود در نقد این تلقی می‌نویسد:

کسی که آشنایی زیادی با آثار فلسفی معاصر و رشته‎های مربوط ندارد، ممکن است به سادگی مرگ مبنا‎گرایی را بپذیرد؛ ولی مبنا‎گرایی زنده و سر حال است. در واقع از نظر من می‎توان گفت: مبنا‎گرایی، دست ‎کم در حوزة فلسفة تحلیلیِ انگلیسی - آمریکایی، هنوز در جایگاه برتری قرار دارد... . جهان دانش، بسیار شبیه به جهان سیاست است. یک راه مناسب برای یافتن مواضع مستحکم این است که ببینیم کدام موضع در نهایتِ بی‎رحمی مورد حمله قرار می‎گیرد.

البته، دپاول افول موقت مبناگرایی سنتی را می‌پذیرد. وی معتقد است در حوزة فلسفة تحلیلی، نشانه‌هایی از حیات مجدد این دیدگاه به چشم می‌آید و کتاب بازگشت به مبناگرایی سنتی بخشی از این نشانه‌ها را بازگو می‌کند.

تمایز مبناگرایی سنتی با دیگر انواع مبناگرایی در توجه به نقش توجیهیِ نوعی آگاهی مستقیم است که در ضمن دادة تجربی وجود دارد. در این‌جا برای این‌که تمایز این دیدگاه با انواع رایج‌تر مبناگرایی در حوزة فلسفة تحلیلی روشن شود، به اجمال به دیدگاه فومرتن و بونجور اشاره می‌شود. فومرتن نظریة توجیه خود را بر اساس مفهوم آشنایی مستقیم (direct acquaintance) طرح می‎کند و این مفهوم را اساسی‎ترین مفهومی می‎داند که برای معنادار شدن مبناگرایی سنتی به آن نیاز است. آشنایی مستقیم در تعریف فومرتن نسبتی است که میان یک فرد و واقعیت تحقق می‎یابد. آنچه اهمیت دارد آن است که باورها یا اندیشه‎هایی که در چارچوب مفاهیم ساخته می‎شوند، در تحقق آشنایی مستقیم نقش ندارند. بنابراین، آشنایی مستقیم نیازمند توجیه نیست؛ اما آشنایی مستقیم متضمّن نوعی آگاهی است که می‌تواند نقش توجیهی داشته باشد و به تسلسل توجیه گزاره‌ای پایان دهد. به عبارت دیگر، آشنایی مستقیم بیرون از فرآیند مفهوم‎سازی و مقدم بر آن شکل می‎گیرد و یک باور یا اندیشة جدید نیست، تا خود نیازمند توجیه باشد. به همین دلیل است که توجیه حاصل از آن غیر استنتاجی است و می‎تواند به تسلسل توجیه پایان دهد.

اگر واقعیتی درونی مانند درد را در نظر بگیریم که اندیشه‎ای دربارة آن شکل گرفته است، نسبت مطابقت بین این واقعیت و اندیشة مربوط نیز حالتی درونی خواهد بود که در برابر آگاهی حضور دارد. فومرتن از چنین وضعیتی که در آن همة عناصر سازندة صدق به طور مستقیم در برابر آگاهی حضور دارند، با عنوان «آشنایی با صدق» یاد می‎کند و بر این باور است که برای توجیه یک اندیشه به چیزی بیش از این نیاز نیست. این مطلب اختصاصی به حالت درد ندارد و در خصوص همة حالت‎های درونی، و از جمله داده‎های تجربی و باورهایی که دربارة آنها شکل می‎گیرد، صادق است.

فومرتن در نظریة‌ توجیه خود با تأکیدی که بر نقش توجیهی آشنایی مستقیم دارد، از مفهوم معرفت قضیه‎ای فراتر می‎رود و با تعمیم حوزة معرفت‎شناسی، از نقش توجیهی نوعی آگاهی حضوری دفاع می‎کند که مقدم بر معرفت‎ قضیه‎ای و در واقع شرط تحقق آن است. انکار نقش معرفتی و توجیهی این نوع آگاهی ریشه‌ای کانتی دارد و از نظر تاریخی، باعث شده است که قلمرو معرفت‎شناسی به معرفت ‎قضیه‎ای محدود شود. در نتیجة این محدودیت، مفهوم بنیادین توجیه یا بر اساس پیوند باورها با یک‌دیگر تعریف شده است (انسجام‌گرایی) یا بر اساس مفاهیمی طبیعی (برون‌گرایی). انسجام‌گرایی و برون‌گرایی را می‌توان بازتابی از دو دیدگاه وجودشناختی ایدئالیسم و ماتریالیسم در حوزة معرفت‌شناسی دانست. در مقدمة مترجم به پاره‌ای از مشکلاتی که این دو دیدگاه در حوزة معرفت‌شناسی با آن روبه‌رویند، اشاره شده است.

بونجور نیز در دورانی که از انسجام‌گرایی جانبداری می‌کرد، تحت‌تأثیر دیدگاه کانت، نقش توجیهی دادة تجربی را انکار می‌کرد و اساساً به تبع سلرز دادة تجربی را اسطوره می‌نامید. او در ساختار معرفت تجربی استدلال، خود را این‌گونه بیان کرده است:

طرفدار مفهوم داده در یک قیاس دووجهی ویران‌گر گرفتار شده است: اگر شهودها یا ادراک‎های بی‎واسطة او شناختی دانسته شوند، آن‌گاه هم می‎توانند توجیه‎گر باشند و هم نیازمند به توجیه خواهند بود؛ و اگر غیر‎شناختی دانسته شوند، آن‌گاه بی‎نیاز از توجیه‎اند، ولی همچنین به‌روشنی توان توجیه‎گری نیز ندارند. این در نهایت نشان می‎دهد که دادة معرفت‎شناختی، اسطوره‎ای بیش نیست.[7]

در این استدلال، شناخت با معرفت قضیه‎ای یک‌سان تلقی شده و پیوند قضایا با یک‌دیگر تنها راه تحقق توجیه فرض شده است؛ ولی مشکل اصلی این است که مفهوم‎سازی، و به‌دنبال آن معرفت قضیه‎ای، بدون مواجهة حضوری با واقعیت‎ها امکان‎پذیر نیست؛ برای طبقه‎بندی چیزها در چارچوب مفاهیم باید به طور مستقیم از تفاوت‎ها و شباهت‎های آنها آگاه باشیم. فومرتن مفهوم‌سازی را به طبقه‌بندی کتاب‌های یک کتاب‌خانه تشبیه‌ می‌کند. بر اساس استدلال او همان‌گونه که بدون آگاهی از شباهت‎ها و تفاوت‎های کتاب‎ها نمی‎توان آنها را طبقه‎بندی کرد، بدون آشنایی مستقیم با واقعیت‎ها نیز مفهوم‎سازی امکان‎پذیر نخواهد بود. بنابراین، آگاهی حضوری به واقعیت‎ها، شرط تحقق معرفت قضیه‎ای خواهد بود و این آگاهی در مواجهة مستقیم فرد با خود واقعیت‎ها تحقق می‎یابد. بونجور پس از بازگشت به مبناگرایی، با اشاره به این نوع آگاهی حضوری و در پاسخ به دلیلی که در بالا از او نقل شد، می‎نویسد:

در این‌جا در واقع به نظر می‎رسد که بین توصیف مفهومی و بخشی غیرمفهومی از واقعیت که مورد توصیف واقع شده، دقیقاً نوعی «مواجهه» روی می‎دهد، و این چیزی است که بسیاری از فیلسوفان، متأسفانه از جمله خود من، آن را ناممکن دانسته و رد کرده‎اند. بی‎شک چنین مواجهه‎ای صرفاً زمانی ممکن است که واقعیت مورد بحث خود حالتی آگاهانه باشد و توصیف مورد بحث به مضمون آگاهانة آن حالت تعلق گیرد... در این مسیر، تجربة غیرمفهومی می‎تواند توجیهی برای باورهای راجع به خود مضمون تجربه‎شده به دست دهد. بنابراین، داده به هیچ‎وجه یک اسطوره نیست.[8]

البته، بونجور در نظریة توجیه خود، به دادة تجربی قناعت نمی‎کند و با نقشی که برای شهود عقلی در ساختار معرفت قائل می‎شود، مسیر خود را به طور کامل از مسیر تجربه‎گرایان معاصر جدا می‎کند. او در کتاب دفاع از خرد ناب، استدلال می‎کند که تجربه تنها منبع توجیه نیست و اگر در توجیه باورها صرفاً به تجربه بسنده کنیم، باورهای موجه بسیار محدودی خواهیم داشت و یا این‌که اصلاً باور موجهی نخواهیم داشت. از نظر او تنها با پذیرش نقش توجیهی شهودهای عقلی می‎توان به گسترش باورهای موجه و رهایی از شکاکیت مطلق امیدوار بود.[9]

بنابراین، در نظام معرفت‎شناختی بونجور ساختار معرفت با تکیه بر دو پایة شهود عقلی و دادة تجربی بازسازی می‎شود و با تأکیدی که وی بر اهمیت و تقدم منطقی شهود عقلی دارد، عقلانیت باورهای تجربی نیز در نهایت متوقف بر توجیه حاصل از شهودهای عقلی خواهد بود. از نظر او، نقش توجیهی شهود عقلی به اندازه‌ای پررنگ و گریزناپذیر است که حتی ادعاهایی که دیدگاه‎های تجربه‎گرایانة معاصر را می‎سازند، نیز ماهیتی تجربی ندارند و تنها با تمسک به شهود عقلی می‎توان دربارة صحت و سقم آنها قضاوت کرد.

بنابراین، فومرتن و بونجور هر یک به‌گونه‌ای پیوند معرفت‌شناسی با وجودشناسی را نشان می‌دهند. فومرتن در معرفت‌شناسی خود حالت‌های درونی را غیر مادی می‌داند و بر لزوم بازگشت به دوگانه‌انگاری وجودشناختی تأکید دارد. بونجور نیز از مواجهة توصیف مفهومی و بخش غیرمفهومی واقعیت سخن می‌گوید. روشن است که برای دفاع از این نوع مبناگرایی باید در پیش‌فرض‌های فلسفة تحلیلی تجدید نظری اساسی صورت گیرد. این همان‌ هدفی است که بونجور در دفاع از خرد ناب دنبال می‌کند؛ ولی صرف دفاع از نقش توجیهی خرد ناب به تنهایی کافی نیست و برای این‌که مبناگرایی فومرتن و بونجور از پشتوانة وجودشناختی و غنای مفهومی لازم برخوردار شود، باید خرد ناب را به کار گرفت و از وجودشناسی و دوگانه‌انگاری دفاع کرد. در واقع، حتی مبنای عقلی معرفت (اصل امتناع تناقض) نیز دارای مضمونی وجودشناختی است و از امتناع اجتماع وجود و عدم حکایت می‌کند. بنابراین، معرفت بدون وجودشناسی مبنای تجربی و عقلی خود را از دست خواهد داد. در واقع، شک مدرن حاصل منطقی کنار گذاشتن وجودشناسی است و امتزاج وجودشناسی و معرفت‌شناسی در فلسفة صدرایی نه یک انتخاب سلیقه‌ای، که ضرورتی منطقی است.

در پایان، یادآوری این نکته ضروری است که کتاب بازگشت به مبناگرایی سنتی تنها نشان می‌دهد که در حوزة فلسفة تحلیلی معاصر می‌توان فیلسوفانی را یافت که به تجدید نظر در مبانی معرفت‌شناسی مدرن توصیه می‌کنند. با این‌حال، این تجدید‌نظر نیازمند مقدماتی وجودشناختی است که فضای فلسفة تحلیلی آن را بر نمی‌تابد. بنابراین، مقایسة مبناگرایی صدرایی با مبناگرایی فومرتن و بونجور، که در مقدمة مترجم انجام شده، با اذعان به این نکته صورت گرفته است که این دو نوع مبناگرایی مبانی، ادبیات و زبان متفاوتی دارند و البته اگر این واقعیت را مانع مطالعات تطبیقی بدانیم، باب ارزش‌مند گفت‌وگو بسته خواهد ماند.

پی‌نوشت‌ها

--------------------------------------------------------------------------------

[1]. مشخصات کتاب‌شناختی متن ترجمه‌ شده عبارت است از:

Michael R. Depaul, (ed.) “Resurrecting Old-Fashioned Foundationalism,” Rowman and Littlefield Publisheres, INC. Lanham, 2001.

[2]. Richard Fumerton

[3]. laurence BonJour

[4]. John Pollock

[5]. Alvin Plantinga

[6]. Richard Fumerton, Realism and the Correspondence theory of truth, Maryland: Rowman & littlefield Publishers, INC, 2002.

[7]. laurence BonJour, (1978) "A critique of foundationalism,” reprinted in louis Pojmam, The Theory of Knowledge, California: Wadsworth, Inc., 1993, p. 223.

[8]. Laurence BonJour, “The Dialectic of Foundationalism and Coherentism,” in John Greco & Ernest Sosa eds., The Blackwell Guide to Epistemology, Oxford: Blackwell Publishers Ltd., 1999, p. 143.

[9]. نک: بونجور، لورنس، دفاع از خرد ناب: تبیینی عقل‌گرایانه از توجیه پیشین، ترجمة رضا صادقی، قم، انتشارات مهر خوبان، 1382